

ستایش ملکا، ذکر تو گویم

دیوان شعر، حکیم سنایی غزنوی

فرا یا تو را ستایش می‌کنم که پاک و منزّه هستی، جز به راهی نمی‌روم که تو آن را به من نشان برهی یا جز به آن راهی که تو راهنمای من باشی نمی‌روم (کثر تابی).

پیام بیت در تلمیح‌ها مشخص است

بنمای رهی که ره نماینده تویی
بگشای دری که در گشاینده تویی

پادشاه (در این جا فرا) تلمیح به «سبحان الله»
 ۱ ملکا، ذکر تو گویم که تو پاک و خدایی
 تلمیح به «مالک یوم الدین» یا «ملک الناس»
 تلمیح به «اهدنا الصراط المستقیم»
 نروم جز به همان ره که توأم راه نمایی
 تکرار در کلمه تو
 مصراع دوم کثر تابی (نوعی ایهام) دارد

ای / در «پاکی و فرایی» بدل از فعل اسنادی «هستن» است (پاک هستی، فرا هستی)
 قلمرو زبانی
 نروم (نمی‌روم) مضارع افباری - به فاطر کثر تابی، / م / در «توأم» دو نقش متفاوت می‌گیرد: الف) تو راهنمای من هستی (مضاف‌الیه)، ب) تو به من راه را نشان برهی (متمم)

تنها به درگاه تو روی می‌آورم و تنها به سبب لطف و کرم تو در پیوه و تلاشم و تنها به یگانگی تو اقرار می‌کنم چرا که شایسته فرایی و یگانه هستی.

پیام بیت در تلمیح‌ها مشخص است

که عبارت مَر تو را آریم و بس
طمع یاری هم ز تو داریم و بس

تلمیح به «ایاک نعبد و ایاک نستعین» بفشش
 ۲ همه درگاه تو جویم همه از فضل تو پویم
 فقط * فقط * فقط *
 تلمیح به سوره توحید
 همه توحید تو گویم که به توحید سزایی
 فقط * فناس تکرار در کلمات (همه، تو)

«همه» در بیت قید است.
 قلمرو زبانی

تو دانا، بزرگ، بفشنده و مهربان هستی. تو بفشنده و بنده نواز و شایسته ستایش هستی.

توسیق الصفات (۱)
 ۳ تو حکیمی تو عظیمی تو کریمی تو رحیمی
 تکرار در کلمه تو
 و اچ آرایبی روی ای /
 بفشنده و بنده نواز
 ستایش
 تو نماینده فضلی تو سزاوار ثنایی

ای / در «حکیمی، عظیمی، کریمی، رحیمی، نماینده فضلی و سزاوار ثنایی» بدل از فعل «هستن» است.
 قلمرو زبانی

کرم: بسیار بخشنده، بخشاینده، از نام‌ها و صفات خداوند
 اکرام، تکریم (بزرگداشت)
 رحیم: بسیار مهربان، از نام‌ها و صفات خداوند
 رحم، ترحم
 نماینده: آن که آشکار و هویدا می‌کند، نشان دهنده
 نماینده فضل: بخشنده و بنده نواز
 ثنا: ستایش، سپاس

ملک: پادشاه، خداوند
 فضل: بخشش، کرم، کمال، افزونی، برتری، معرفت، دانش
 فضیلت، فاضل
 پویدن: حرکت به سوی مقصدی برای به دست آوردن و جست‌وجوی
 چیزی، تلاش، رفتن
 سزا: سزاوار، شایسته، لایق
 حکیم: دانا به همه چیز، دانای راست کردار، از نام‌های خداوند تعالی؛ بدین معنا که همه کارهای خداوند از روی دلیل و برهان است و کار بی‌پهلو انجام نمی‌دهد.

(۱) تنسیق الصفات: بر شمردن صفات است.

بیت تلمیح دارد به «لیس کمثله شیء»

مانند

گمان

۴ نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی

نتوان شبهه تو گفتن که تو در وهم نیایی

بیت موازنه دارد

❖

❖ بناس

تکرار در کلمه تو

قلمروزیانی

تکنبی (نمی‌گنهی)، نیایی (نمی‌آیی) هر دو مضارع اخباری اند.

نمی‌توان تو را توصیف کرد زیرا از هر فوعم انسان فراتری و نمی‌توان برای تو مثل و مانند فرض کرد چرا که از پندار انسان فراتری.

در فوعم تکنبیرین و غیر قابل توصیف بودن خدا

نه در ایوان قربش وهم را بار نه با چون و پرایش عقل را کار

عزت، ارجمندی

تلمیح به «نور السموات و الارض» بفتشش پاداش

۵ همه عزّی و جلالی، همه علمی و یقینی

همه نوری و سروری، همه جودی و جزایی

تکرار

واج آرای روی ای - بیت تنسیق الصفات و ترصیع دارد

قلمروزیانی

بیت دارای هشت جمله است. ای / در آفر «عزّی، جلالی، علمی، یقینی، نوری، سروری،

بودی و جزایی» بدل از فعل «هستن» است.

سراسر بزرگی، شکوه، دانش یقین، نور، شادی بفتش، بفتشند و پاداش‌دهنده هستی.

تلمیح به «مفعول الاحوال» و «تغرّ من تشاء و تزلّ من تشاء»

تلمیح به «عَلَمَ الغیوب» تلمیح به «سَتَرَ الغیوب»

همه پیشی تو بگاهی، همه کمی تو فزایی

همه غیبی تو بدانی، همه عیبی تو ببوشی

❖ بناس

❖

* ❖

* تضاد ✓ تضاد

تکرار در کلمات (همه، تو)

قلمروزیانی

(همه) در تمام بیت صفت مبهم است.

بدانی (می‌دانی)، ببوشی (می‌پوشی)، بگاهی (می‌گاهی) و فزایی (می‌فزایی) همگی مضارع اخباری هستند.

همه غیب‌ها را می‌دانی، همه عیب‌ها را می‌پوشانی و همه کم و زیاد شدن‌ها به دست توست.

خداوند آگاه به غیب، پوشاننده عیب است و همه کم و زیاد شدن‌ها به دست اوست.

عزیزتی و فواری تو بفتشی و بس عزیز تو فواری نبیند ز کس

تناسب و میازا همه وجود

امید است

تلمیح: به قنوت

۷ لب و دندان سنایی همه توحید تو گوید

مگر از آتش دوزخ بُودش روی رهایی

تقلص شاعر

❖ مراعات نظیر ❖

همه وجود سنایی فقط توفیر تو را می‌گوید تا شاید (امید است) از آتش دوزخ امکان رهایی یابد.

قالی از ذکر تو عشوی چه ملکایت باشد سر مویی به غلط در همه اندام نیست

رو: ایوآم تناسب } ۱. پاره و امکان
صورت به خاطر تناسب با لب و دندان

قلمروزیانی

اش / در «بُودش» جهش ضمیر دارد (برایش) (برای او) روی رهایی بود

شبهه: مانند، مثل، همسان

سرور: شادی، خوشحالی

تشبیه، تشبیه، مشابه

جود: بخشش، سخاوت، کرم، جوانمردی

وهم: پندار، تصوّر، خیال

جزا: پاداش کار نیک

توهم، ایهام، اوهام

سنا: روشنی، بلندی

عزّت، ارجمندی، گرامی شدن، مقابل دَلّ

مگر: امید است، شاید

جلال: بزرگواری، شکوه، از صفات خداوند که به مقام کبریایی او اشاره دارد

یقین: بی‌شک و شبهه بودن، امری که واضح و ثابت شده باشد



تعلیم ادبیات

درس یکم: شکرِ نعمت

کارگاہ متن پژوهی

گنجِ حکمت: گمان

درس دوم: مست و ہشیار

کارگاہ متن پژوهی

شعر خوانی: در مکتبِ حقایق

درس یکم شکرِ نعمت

نهم اثر
گلستان



سعدی

سیاس، فاضل فراونرگرامی و بلندمرتبه است عبادت او سبب نزدیکی به او است شکرگزاری او موجب افزایش نعمت است
۱ **مَنْت** خدای را، **عَزَّوَجَلَّ**، که **طاعتش** موجب **قربت** است و به شکر اندرش **مزید** نعمت. هر نفسی که فرو می‌رود،

❖ سبع

❖

یاری رساننده زندگی است بیرون می‌آید شادی بخش وجود است
مِمْدَ حیات است و چون برمی‌آید، **مُفْرِحِ ذات**. پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب.

❖ سبع

قلمرو زبانی

فعل «است» بعد از «عَزَّوَجَلَّ»، ذات و واجب» حذف شده است. در عبارت «به شکر اندرش» برای کلمه «شکر» دو حرف اضافه «به» و «اندر» آمده است و «اش» مضاف الیه کلمه «شکر» است.

مجاز از عمل مجاز از گفتار

۲ از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش به درآید؟
 استفهام انکاری

قلمرو زبانی

آه / در مصراع اول «مضاف الیه» دست و زبان است.

۳ «اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ». تفسیر

ای خاندان داود، شکر به پا آورید و اندکی از بندگان من شکرگزار هستند.

کوتاهی در عبادت توبه، طلب بخشایش

۴ بنده همان به که ز **تقصیر** خویش **عذر** به درگاه خدای آورد

قلمرو زبانی

فعل «است» در مصراع اول به قرینه معنوی حذف شده است: همان به (بهتر) [است]

شکرگزاری شایسته از فراوند از دست و زبان کسی بر نمی‌آید. انسان، ناتوان در شکرگزاری شایسته در عمل و گفتار است.

فضل فدای را که تواند شمار کرد؟ یا کیست آنکه شکر یکی از هزار کرد؟

همان بهتر است که بنده به خاطر کوتاهی در عبادت (گناه) به درگاه فراوند توبه و طلب بخشایش نماید.

مَنْت: مددکننده، یاری رساننده

عَزَّوَجَلَّ: امداد، مدد

مُفْرِحِ: شادی بخش، فرح انگیز

تَقْصِيرِ: گناه، کوتاهی، کوتاهی کردن

عِذْر: قصور، مقصر

مَنْت: سپاس، شکر، نیکویی

عَزَّوَجَلَّ: گرامی، بزرگ و بلندمرتبه است، بعد از ذکر نام خداوند به کار می‌رود

قُرْبِ: نزدیکی

عِذْر: قرب، قرابت

مَزِيد: افزونی، زیادی

وگرنه هیچ کس طاعتی را که
شایسته فراوندی اوست نمی‌تواند
به پای آورد.

ما نتوانیم حق عمر تو گفتن
با همه کزویان (= فرشتگان) عالم بالا

۵) ورنه، سزاوارِ خداوندی‌اش کس نتواند که به جای آورد

بی‌شمار، بی‌اندازه سفرهٔ نعمت‌های بی‌مقایبهٔ فراوند همه باگسترده است

۶) بارانِ رحمتِ بی‌حسابش همه را رسیده و **خوانِ نعمتِ بی‌دریغش** همه جا کشیده. پردهٔ ناموسِ بندگان به گناه **فاحش**

اضافهٔ تشبیهی

اضافهٔ تشبیهی

اضافهٔ تشبیهی

رزق مقرر و معین بندگان را به فاطر گناهان زشت نمی‌برد

درد و **وظیفهٔ** روزی به خطایِ مُنکر نبرد. تلمیح به «هو الرزاق»

۱/۱۱ در «همه را» حرف اضافه است (به همه)

قلمرو زبانی

اش/ در «بی‌حسابش و بی‌دریغش» مضاف‌الیه است.

به بار صبا گفته تا همپون فرآش، پمن و سبزه را در دشت بگسترده و به ابر بهار فرموده همپون دایه، گیاهان را که چون دقتران هستند در گهوارهٔ زمین بپرورد

۷) فرآش بادِ **صبا** را گفته تا فرشِ **زمردین** بگسترده و دایهٔ ابر بهاری را فرموده تا **بناتِ نبات** در **مهد** زمین بپرورد. درختان را

اضافهٔ تشبیهی

اضافهٔ تشبیهی

استعاره از پمن و سبزه

اضافهٔ تشبیهی

به درفتان به عنوان هامةٔ نوروزی، لباس سبز برگ پوشانده و بر سر شافه‌های همپون کودکان، به فاطر آمدن فصل بهار شکوفه‌هایی همپون کلاه نهاده است

به **خلعتِ** نوروزی **قبای** سبزهٔ ورق در بر گرفته و **اطفالِ** شاخ را به **قدمِ موسمِ ربیع** کلاه شکوفه بر سر نهاده. **عصارهٔ**

اضافهٔ تشبیهی

اضافهٔ تشبیهی

اضافهٔ تشبیهی

درفت انگور با قدرت او عسل فالص شده و هستهٔ فرمایی به فاطر تربیت او نقل بلندگشته است

تاکی به قدرت او شهید **فایق** شده و تخم خرمایی به تربیتش نخل **باسق** گشته.

گفتن به بار صبا، فرمودن به ابر و ... **تشفیفص** (استعارهٔ مکنیه)

۱/۱۱ در «بار صبا را گفته» و «دایهٔ ابر بهاری را فرموده» حرف اضافه است (به بار صبا گفته و به دایهٔ ابر بهاری فرموده) اما ۱/۱۱

قلمرو زبانی

در عبارت «اطفال شاخ را به قدمِ موسمِ ربیع کلاه شکوفه بر سر نهاده» فک اضافه است (بر سر اطفال شاخ)

خلعت: جامه، لباسی که بزرگی به زبردست بخشد

قبا: جامه، جامه‌ای که از روی پیش باز است و پس از پوشیدن، دو طرف

پیش را با دکمه به هم می‌پیوندند

ورق: برگ

قدم: آمدن، قدم نهادن، فرا رسیدن

موسم: فصل، هنگام، زمان

ربیع: بهار

عصاره: آبی که از فشردن میوه یا چیز دیگر به دست آورند، افشرد، شیر

ناک: درخت انگور، رز

شهد: عسل؛ شهد فایق: عسل خالص

فایق: برگزیده، برتر

باسق: بلند

خوان: سفره، سفرهٔ فراخ و گشاده

ناموس: آبرو، عرض

فاحش: آشکار، واضح

روزی: رزق، مقدار خوراک یا وجه معاش که هر کس روزانه به دست

می‌آورد یا به او می‌رسد

وظیفهٔ روزی: رزق مقرر و معین

منکر: زشت، ناپسند

فرآش: فرش گستر، گستردهٔ فرش

زمردین: سبزه رنگ، از جنس زمرّد

دایه: زنی که به جای مادر به کودک شیر می‌دهد یا از او پرستاری می‌کند

بنات: جمع بنت، دختران

نبات: گیاه، رُستنی

مهد: گهواره

همه هستی در کار هستند تا تو روزی
به دست آوری [پس تو نیز] نباید از
فرا غافل باشی.

تان: میاژاً روزی

۸ ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

❖ ❖ ❖ ❖ ❖ مراعات نظیر و میاژ از همه هستی

تان به کف آوردن: کنایه از تمهیل روزی

همه هستی به فاطر تو سرگردان
و فرمانبردار هستند، شرط انصاف
نیست که تو فرمانبردار و مطیع
فرا نباشی.
پهوان در فرمت انسان است و
انسان باید مطیع فرا باشد.

مطیع هیران و سرگردان

۹ همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

قلمرو زبانی از بهر (برای) حرف اضافه مرکب است و «تو» نقش «متمم» دارد.

«تو» در مصراع دوم «نهاد» است.

برگزیده

بزرگ موهوبات پهوان و مایه افتخار موهوبات

حدیث

۱۰ در خبر است از سرور کاینات و مَفخرِ موجودات و رحمتِ عالمیان و صَفوتِ آدمیان و تَمَمهٔ دورِ زمان، محمد مصطفی،

از پیامبر (ص) نقل شده است

درود فرا بر او و فاندانش باد

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ،

رحمت عالمیان تلمیح به آیه «و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین»

پیامبر (ص) شفاعت کننده، فرمانروا،
پیغمبر، بفرشته، صاحب جمال،
فوش اندام، فوش بو و دارای نشان
پیامبری است.

۱۱ شَفِيعٌ مُطَاعٌ نَبِيٌّ كَرِيمٌ قَسِيمٌ جَسِيمٌ نَسِيمٌ وَسِيمٌ

پیامبر (ص) بزرگی را با کمال فود
به هر اعلای برد و با جمالش تاریکی
را برطرف کرد همه فصلت های
او زیباست، بر او و فاندانش
درود بفرستید.

۱۲ بَلَّغَ الثَّلَايَ بِكَمَالِهِ، كَشَفَ الدُّجَى بِجَمَالِهِ حَسُنَتْ جَمِيعُ خِصَالِهِ، صَلُّوا عَلَيْهِ وَآلِهِ

شَفِيع: شفاعت کننده

فلک: آسمان

مُطَاع: فرمانروا، اطاعت شده، کسی که دیگری فرمان او را می برد

خبر: حدیث، روایت

نَبِي: پیام آور، پیغمبر، رسول

کاینات: جمع کاینه، همه موجودات جهان

قَسِيم: صاحب جمال

مَفخر: هر چه بدان فخر کنند و بنازند مایه ناز و بزرگی

جَسِيم: خوش اندام

صَفوت: برگزیده، برگزیده از افراد بشر

نَسِيم: خوش بو

تَمَمه: باقی مانده؛ تَمَمهٔ دور زمان: مایهٔ تمامی و کمال گردش روزگار، مایهٔ

وسیم: دارای نشان پیامبری

تمامی و کمال دور زمان رسالت

برای امت مسلمان وقتی که پشیمانی مثل تو (حضرت ممد) دارند غمی نیست، همانطور که کسانی که کشتیمانشان حضرت نوح باشد از موج دریا ترسی ندارند.

بهر این فرموده پیغمبر که من همپو کشتی ام به طوفان زمن

دریا
چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان؟

❖ جناس
❖ استفهام انکاری

۱۳ اضافه تشبیهی
چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشیمانی؟

بیت تلمیح و اسلوب معارله دارد
موج، بحر و کشتیبان؛ مراعات نظیر

هرگه
آشفته، بر بخت
دست توبه به امید پذیرفتن توبه به درگاه فراوند بزرگ و بلند مرتبه بردارد فراوند بلند مرتبه
۱۴ هرگه که یکی از بندگان گنهکار پریشان روزگار، دست انابت به امید اجابت به درگاه حق جَل و علا بردارد، ایزد تعالی اضافه اقترانی

کنایه از توبه نکردن دوباره خدا را بخواند باز فراوند از او رو بر میگرداند (کنایه از اعتنا نکردن) فراوندی که پاک و منزّه و الامقام است می فرماید؛ در او نظر نکند بازش بخواند؛ باز اعراض فرماید. بار دیگرش به تضرع و زاری بخواند. حق، سبحانه و تعالی فرماید: یا ملائکتی بار دیگر با التماس و زاری طلب پذیرش توبه کند
قد استحييت من عبدی و لیس له غیرى فقد غفرت له. دعوتش اجابت کردم و امیدش بر آوردم که از بسیاری دعا و زاری بنده همی شرم دارم.
تضمین

قلمرو زبانی / اش / در «بازش و دیگرش» مفعول و / اش / در «دعوتش و امیرش» مضاف الیه است.

بشش و لطف فراوند را ببین که بنده گناه کرده است اما او شرمند است. هم معنی با عبارت بالا

قبول است اگر چه هنر نیستش
که چیز ما پناهی دگر نیستش

۱۵ کرم بین و لطف خداوندگار گنه بنده کرده ست و او شرمسار
مس آمیزی

گوشه نشینان کعبه بزرگی او به کوتاهی در عبارت معترف هستند که: تو را آنپنان که شایسته توست عبادت نکردیم.

۱۶ عاکفان کعبه جلالش به تقصیر عبادت معترف که: ما عبدناک حق عبادتک، و واصفان حلیه جمالش به تحیر منسوب
تضمین
افزافه تشبیهی

تو را آنپنان که شایسته توست نشناختیم
که: ما عرفناک حق معرفتک.
تضمین

قلمرو زبانی / اش / در «جلالش و بمالش» مضاف الیه هستند.

فعل «هستند» از پایان جمله «به تقصیر عبادت معترف [هستند]» و «به تحیر منسوب [هستند]» حذف شده است.

عاکفان: جمع عاکف، کسانی که در مدتی معین در مسجد بمانند و به عبادت پردازند
جلال: شکوه
تقصیر: کوتاهی، گناه
معترف: اقرار کننده، اعتراف کننده
واصفان: جمع واصف، وصف کنندگان، ستایندگان
حلیه: زیور، زینت
جمال: زیبایی، خوب صورتی
تحیر: سرگشتگی، سرگردانی
منسوب: نسبت داده شده

بحر: دریا
پریشان روزگار: آشفته حال، بدبخت
انابت: بازگشت به سوی خدا، توبه، پشیمانی
اجابت: پذیرفتن توبه
جل و علا: بزرگ است و بلند مرتبه
تعالی: بلند مرتبه
اعراض: روی گردان از چیزی، روی گردانی، انصراف
تضرع: زاری کردن، التماس کردن

۱۷

گر کسی وصف او ز من پرسد بی دل از بی نشان چه گوید باز؟

استفهام انکاری

قلمرو زبانی

کسی (نهاد)، وصف (مفعول) و من (متمم) فعل پرسد (پرسد) هستند.

۱۸

عاشقان گشتگان معشوق اند بر نیاید ز گشتگان آواز

تشبیه ❖ اشتقاق ❖

قلمرو زبانی

در مصراع اول «گشتگان» مسند و در مصراع دوم «گشتگان» متمم است پس نقش تبعی تکرار ندارند. در مصراع اول «عاشقان» و در مصراع دوم «آواز» نهاد است.

۱۹

یکی از صاحب‌دلان سر به جیب مراقبت فرو برده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده؛ آن‌گه که از این معاملات

اضافه استعاری * اضافه تشبیهی * تناسب

بیرون آمد از روی صمیمیت (با حالت خودمانی) گفت استعاره از عالم معنوی برای ما چه سوغاتی عطا کردی؟ باز آمد، یکی از یاران به طریق انبساط گفت: «از این بوستان که بودی، ما را چه تحفه کرامت کردی؟»

جیب: گریبان

مراقبت: در اصطلاح عرفانی، کمال توجه بنده به حق و یقین بر اینکه خداوند همان کار مراقبت و مکاشفت است

در همه احوال، عالم بر ضمیر اوست؛ نگاه داشتن دل از توجه به غیر حق انبساط: حالتی که در آن، احساس بیگانگی و ملاحظه و رودربایستی

مکاشفت: کشف کردن و آشکار ساختن، در اصطلاح عرفانی، پی بردن نباشد، خودمانی شدن

به حقایق است تحفه: سوغات، هدیه

مستغرق: غرق شده کرامت کردن: عطا کردن، بخشیدن

۱) معنی مراقبت و مکاشفت در لغات پائین صفحه آمده است. ضمناً در بعضی کتاب‌ها جیب مراقبت را اضافه اقترانی محسوب کرده‌اند که به نظر صحیح نمی‌آید چون جیب، عملی را برای نشان دادن مراقبت انجام نداده است.

درخت گل: استعاره از معارف و فقایق الهی مقدار زیادی به عنوان هدیه برای یاران بیاورد

۲۵ گفت: «به خاطر داشتم که چون به درخت گل رسم، دامنی پُر کنم هدیهٔ اصحاب را. چون برسیدم، بوی گلم چنان مست

استعارهٔ مکنیه (بوی گل به شرابی

یک دامن به کنایه مقدار زیار

تشبیه شده که مست می‌کند)

بوی گل: استعاره از تاثیر یار (فرا)

به کنایه کنترل خود را از دست دادم

کرد که دامنم از دست برفت!

قلمرو زبانی ۱۱/۱ در عبارت «دامنی پُر کنم هدیهٔ اصحاب را» حرف اضافه است (برای هدیهٔ اصحاب). دو بار جوش ضمیر دیده می‌شود:

۱. بوی گلم چنان مست کرد (بوی گل چنان مستم کرد یا بوی گل چنان مرا مست کرد) / ۳/ «مفعول» است.

۲. دامنم از دست برفت (دامنم از دستم برفت / ۳/ «مضاف‌الیه» است.

مُرد

بلبل (استعاره از عاشق فام)

۲۱ ای مرغِ سحر! عشق ز پروانه بیاموز کان سوخته را جان شد و آواز نیامد

استعاره از عاشق حقیقی

ای بلبل، عشق را از پروانه بیاموز چرا که پروانه سوخته، مُرد اما پیزی نگفت. عاشق حقیقی در راه عشق جان می‌دهد و پیزی نمی‌گوید.

تالیرن بلبل ز نو آموزی عشق است هرگز نشنیدیم ز پروانه صدایی

قلمرو زبانی به خاطر داشته باشید که هر جا منادا بیاید جملهٔ «به من توجّه کن» بعد از آن معمولاً به قرینهٔ معنوی حذف شده است مثلاً وقتی می‌گوییم «ای حافظ» یعنی «ای حافظ [به من توجّه کن]». در این بیت نیز «ای مرغ سحر» یعنی «ای مرغ سحر [به من توجّه کن]».

۱۱/۱ در مصراع دوم «ار/حک اضافه» است: آن سوخته را (جان آن سوخته)

کسانی که ادعا می‌کنند در طلب خدا به جایی رسیده‌اند فبری از او ندارند، چرا که کسی که از خدا با فبر شود از خود بی‌فبر می‌شود.

کسی که از خدا با فبر شود از خود بی‌فبر می‌شود.

آنکه شد هم بی‌فبر هم بی‌اثر از میان جمله او دارد فبر

۲۲ این مدعیان در طلبش بی‌خبران‌اند کان را که خبر شد، خبری باز نیامد

کارگاه متن پژوهی:

قلمرو زبانی

۱ جدول زیر را به کمک متن درس کامل کنید.

معنا	واژه معادل
دارای نشان پیامبری	وَسِيم
شادی بخش	مُفْرَح
به خدای تعالی بازگشتن	اِنَابَت
قطع کردن مقرری	بِرِيدَن وَظِيْفَه

۲ سه واژه در متن درس بیابید که هم آوای آنها در زبان فارسی وجود دارد.

خوان (سفره)، خان (ارباب، بزرگ) - منسوب (نسبت داده شده)، منصوب (گماشتن) - بحر (دریا)، بهر (نصیب و قسمت)

۳ از متن درس برای کاربرد هر یک از حروف زیر، سه واژه مهمّ املائی بیابید و بنویسید.

ح (حلیه - تحیر - فاحش)

ق (باسق - قبا - قسیم)

ع (مطاع - تضرّع - ربیع)

۴ در کدام قسمت از متن درس، «جهش ضمیر» دیده می‌شود؟ دلیل خود را بنویسید.

به بخش بیستم درس نگاه کنید.

۵ به عبارتهای زیر توجه کنید:

الف) همنشین نیک بهتر از تنهایی است و تنهایی بهتر از همنشین بد.

ب) آرزو گفت: «از نمایشگاه کتاب چه خبر؟»

در عبارت «الف»، فعل جمله دوم، ذکر نشده است اما خواننده یا شنونده از فعل جمله اول می‌تواند به فعل جمله دوم،

یعنی «است» پی ببرد. در این جمله، حذف فعل به «قرینه لفظی» صورت گرفته است.

در عبارت «ب»، جای فعل «داری» در جمله دوم خالی است اما هیچ نشانه‌ای در ظاهر جمله، شنونده را به وجود «فعل»

راهنمایی نمی‌کند، تنها از مفهوم عبارت می‌توان دریافت که فعل «داری» از جمله دوم حذف شده است؛ در این جمله،

حذف به «قرینه معنوی» صورت گرفته است.

هر یک از اجزای کلام در صورت وجود قرینه می‌تواند حذف شود. اگر حذف به دلیل تکرار و برای پرهیز از تکرار صورت گیرد، آن را «حذف به قرینه لفظی» گویند اما اگر خواننده یا شنونده از مفهوم سخن به بخش حذف شده پی ببرد، «حذف به قرینه معنوی» است.

◆ در متن درس، نمونه‌ای برای کاربرد هر یک از انواع حذف بیابید.

حذف به قرینه لفظی: طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت [است]
حذف به قرینه معنوی: عاکفان کعبه جلالش به تقصیر عبادت معترف [هستند]

قلمرو ادبی

۱ واژه‌های مشخص شده، نماد چه مفاهیمی هستند؟

ای مرغ سحر! عشق ز پروانه بیاموز کان سوخته را جان شد و آواز نیامد

نماد عاشق سطحی و خام نماد عاشق حقیقی

۲ با توجه به عبارت‌های زیر به پرسش‌ها پاسخ دهید.

■ باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوانِ نعمت بی‌دریغش همه جا کشیده.

■ فرّاش بادِ صبا را گفته تا فرش زمرّدین بگسترد و دایه ابر بهاری را فرموده تا بناتِ نبات در مهدِ زمین بپرورد.

الف) آرایه‌های مشترک دو عبارت را بنویسید. تشبیه - سجع

ب) قسمت مشخص شده بیانگر کدام آرایه ادبی است؟ استعاره از چمن و سبزه

قلمرو فکری

۱ معنی و مفهوم عبارت‌های زیر را به نثر روان بنویسید.

■ عاکفان کعبه جلالش به تقصیر عبادت معترف که: ما عبَدناکَ حقَّ عِبَادَتِکَ.

گوشه‌نشینان کعبه بزرگی و شکوه او به کوتاهی در عبادت اعتراف می‌کنند که تو را آنچنان که شایسته توست عبادت نکردیم

■ یکی از صاحب‌دلان سر به جیب مراقبت فرو برده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده.

یکی از عارفان در حالت مراقبت عارفانه بود و در دریای حقایق الهی غرق شده بود

۲ مفهوم کلی مصراع‌های مشخص شده را بنویسید.

■ ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

انسان، با به دست آوردن روزی نباید خداوندِ روزی‌رسان را فراموش کند

■ چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیان؟

برای امت مسلمان، وقتی حمایت پیامبر (ص) را دارند، غمی نیست

■ گر کسی وصف او ز من پرسد بی دل از بی‌نشان چه گوید باز؟

عاشق از خود بی‌خود، خداوند غیر قابل توصیف را نمی‌تواند وصف کند

۳ از کدام سطر درس، مفهوم بیت زیر قابل استنباط است؟

هیچ نقّاشت نمی‌بیند که نقشی بر کند وان که دید از حیرتش کلک از بنان افکنده‌ای

سعدی

بخش بیستم درس

گنج حکمت گمان

کلیله و دمنه، ترجمه نصرالله منشی

مرغابی
گویند که **بطی** در آب روشنایی ستاره می‌دید. پنداشت که ماهی است؛ **قصدی** می‌کرد تا بگیرد و هیچ نمی‌یافت. چون بارها امتحان کرد
رها کرد
می‌دید
می‌برد
عزم شکار نمی‌کرد
حاصلی ندید، فرو گذاشت. دیگر روز هرگاه که ماهی بدیدی، گمان بردی که همان روشنایی است؛ قصدی نپیوستی
نتیجه
تجربه
و **ثمرت** این تجربت آن بود که همه روز گرسنه بماند.

قلمرو زبانی در متن بالا *آکه* و *اتا* حرف ربط وابسته‌ساز و *اوا* حرف هم پایه ساز است.

در ترکیبات (دیگر روز، هرگاه و همه روز) دیگر، هر و همه صفت مبهم‌اند.
بربری (می‌دید)، بردی (می‌برد) و نپیوستی (نمی‌پیوست) ماضی استمراری در کاربرد دستور تاریخی‌اند.

قلمرو فکری پیام متن نتیجه‌گیری اشتباه از تهریات منفی زندگی است.

فرو گذاشتن: رها کردن

پیوستن: آغاز کردن، مقابل گسستن، اقدام به کاری

ثمرت: ثمره، نتیجه

تجربت: تجربه

بط: مرغابی

پنداشتن: خیال کردن، فکر کردن

پندار

قصد: عزم، آهنگ، نیت

آزمودن: امتحان کردن



پروین اعتصامی

نم اثر
دیوان اشعار

کنایه از بازداشت کردن

مست گفت: «ای دوست، این پیراهن است افسار نیست»

۱ محتسب مستی به ره دید و گریبانش گرفت

✓ متناس

❖ مراعات نظیر

❖ است و نیست؛ تضاد

❖ محتسب مستی را در راه دید و گریبان او را گرفت (او را به وضع بدی بازداشت کرد) مست به او گفت: این پیراهن انسان است که تو گرفته‌ای نه افسار حیوانات.

در جمله «این پیراهن است» این «نهاد» و پیراهن «مسنر» است.

قلمرو زبانی

کنایه از فسار حاکم بر جامعه

گفت: «جرم راه رفتن نیست، ره هموار نیست»

(مثل)

کنایه از نامتعارف بودن

۲ گفت: «مستی، زان سبب افتان و خیزان می‌روی»

❖ تضاد

❖ محتسب گفت: چون تو مست هستی نامتعارف راه می‌روی مست پاسخ داد: من نگاهکار نیستم زمین ناهموار است. زمینۀ انصراف در جامعه موهبا است.

«افتان» و «خیزان» قید است.

قلمرو زبانی

گفت: «رو، صبح آی، قاضی نیمه شب بیدار نیست»

۳ گفت: «می‌باید تو را تا خانه قاضی برَم»

✓ تضاد

❖ تضاد

❖ محتسب گفت: «باید تو را به خانه قاضی ببرم.» مست پاسخ داد: «بعتر است صبح پیش او بروی چون در شب به کارها رسیدگی نمی‌کند.»

ا/ا اگر برای بیان مقصد باشد مثل از اینجا تا مدرسه، حرف اضافه مسبب می‌شود

بنابراین کلمه (خانه) متمم است. «نیمه شب» قید است.

قلمرو زبانی

محتسب: مأمور حکومتی شهر که کار او نظارت بر اجرای احکام دین و گریبان: یقه

افسار: تسمه و ریسمانی که به سر و گردن اسب و الاغ و ... می‌بندند

رسیدگی به اجرای احکام شرعی بود

۴ گفت: «نزدیک است والی را سرای، آن جا شویم» گفت: «والی از کجا در خانه خمار نیست؟»
 حاکم شهر برویم میخانه

قلمرو زبانی

در جمله «والی را سرای نزدیک است» / ا / فک اضافه است: سرای والی نزدیک است. ضمناً «شویم» در معنی «برویم» فعل اسنادی نیست. مصراع دوم اینگونه مرتب می‌شود: گفت از کجا معلوم است [که والی در خانه خمار نیست].

ممتسب گفت: «پس به خانه حاکم که نزدیک است برویم.» مست پاسخ داد: «از کجا معلوم که خود والی در میخانه نباشد؟»

می‌فرد که شیخ و حافظ و مفتی و ممتسب چون نیک بنگری همه تزویر می‌کنند

نگهبان

۵ گفت: «تا داروغه را گوییم، در مسجد بخواب» گفت: «مسجد خوابگاه مردم بدکار نیست»

قلمرو زبانی

ا / تا / در مصراع اول حرف ربط وابسته‌ساز است. (با ا / تا / در قلمرو زبانی بیت ۳ مقایسه کنید.) ا / ا / در «داروغه را گوییم» حرف اضافه است (به داروغه بگوییم)

ممتسب گفت: تا وقتی به داروغه (نگهبان) اطلاع دهیم در مسجد بمان. مست پاسخ داد: مسجد جایگاه انسان‌های گناه‌کار نیست.

مبازا پول

فودت را نبات بره

مبازا مازیات

۶ گفت: «دیناری بده پنهان و خود را وارهان» گفت: «کار شرع، کار درهم و دینار نیست»
 ❖ ❖ مراعات نظیر

قلمرو زبانی

نقش کلمات بیت چنین است:

گفت دیناری بده پنهان و خود را وارهان گفت کار شرع، کار درهم و دینار نیست
 مفعول قید مفعول نهاد مضاف‌الیه مسند مضاف‌الیه مضاف‌الیه

ممتسب به او گفت: پولی بپرداز و فودت را نبات بره. مست پاسخ داد: با پول نمی‌توان قوانین شرعی را تغییر داد.
 رشوه‌فرواری

نکته: فعل «گفتن» نیازمند مفعول و متمم است؛ در این بیت «به او» که متمم است دو بار به قرینه معنوی حذف شده است اما مفعول در هر دو مصراع، جمله بعد از «گفت» است.

تاوان، جریمه

۷ گفت: «از بهر غرامت، جامه‌ات بیرون کنم» گفت: «پوسیده است، جز نقشی ز پود و تار نیست»
 ❖ ❖ مراعات نظیر

قلمرو زبانی

«از بهر» حرف اضافه مرکب و کلمه «غرامت» متمم است. در جمله (پوسیده است) مفعول کلمه «جامه» است که به قرینه لفظی حذف شده است.

ممتسب گفت: به عنوان غرامت لباس تو را از تنت بیرون می‌آورم. مست گفت: لباس من پوسیده است و جز نقشی از تار و پود بر آن نمانده است (بی‌ارزش و به درد نغور است)

جز نقشی ز پود و تار نیست (نقشی ز پود و تار است) «است» در این جمله در معنی موجود بودن و وجود داشتن «اسنادی» نیست.

والی: حاکم، فرمانروا

سرا: خانه

ختمار: می‌فروش

خانه ختمار: میخانه

داروغه: پاسبان و نگهبان، شب‌گرد

دینار: واحد پول، سکه طلا که در گذشته رواج داشته است. در متن درس،

مطلق پول است؛ وزن و ارزش دینار در دوره‌ها و مناطق مختلف، متفاوت بوده است

درهم: درم، مسکوک نقره، که در گذشته، به عنوان پول رواج داشته و ارزش آن کسری از دینار بوده است؛ در متن درس، مطلق پول مورد نظر است

غرامت: تاوان، جبران خسارت مالی و غیر آن

۸ گفت: «آگه نیستی کز سر در افتاد کلاه» گفت: «در سر عقل باید، بی کلاهی عار نیست!»

❖ ❖ مراعات نظیر

کلاه از سر افتادن: ایوآم
کتابیه از بی فبری
{ بی اعتباری و اوباش بودن

قلمرو زبانی

ات / در افتادت بهوش ضمیر دارد؛
کز سر در افتادت کلاه (از سر کلاهت در افتاد)

کلمات آگه (آگاه) و عار مسند هستند. در جمله (در سر عقل باید [باشد]) فعل «باشد» به قرینه معنوی حذف شده است. فعل «باشد» در این جمله به معنی قرار داشتن نیازمند متمم است و اسنادی نیست.

گفت: «از شرت مستی نمی دانی
که کلاه از سرت افتاده است.» (در
قریریم بدون کلاه و دستار بدون عیب
و ننگ مسموب می شد) پاسخ داد:
«در سر باید عقل و شعور باشد و
نراشتن کلاه عار نیست.»

کتابیه از سرمست شدن

۹ گفت: «می بسیار خوردی، زان چنین بی خود شدی» گفت: «ای بیهوده گو، حرف کم و بسیار نیست!»

❖ ❖ تضاد

قلمرو زبانی

با بازگرداندن قسمت های حذف شده مضارع دوم چنین می شود: [به او] گفت ای بیهوده گو
[به من توفه کن] حرف کم [فوردن] و [حرف] بسیار [فوردن] نیست.

مقتسب گفت: شراب زیاری نوشیدی
برای همین این چنین مست شده ای.
مست پاسخ داد: ای انسان بیهوده گوا
نفس عمل من غلط است، زیار و کم
فوردن اهمیتی ندارد

کتابیه از فساد عمومی

هر: مجازاتی که مقدار آن در شرع مشفص باشد

۱۰ گفت: «باید حد زند هشیار مردم، مست را» گفت: «هشیاری بیار، اینجا کسی هشیار نیست!»

✓ تکرار

✓

❖ تضاد

✓ ❖

قلمرو زبانی

هشیار مردم (مردم هشیار) ترکیب وصفی مقلوب است.

نکته اینکه در کل شعر هر با فعل «گفت» آمده است، مفعول آن، عبارت بعد از آن است و متمم «به او» حذف شده است!

مقتسب گفت: باید یک انسان عاقل
و هشیار به تو هشدار ضربه شلاق بزنند
مست پاسخ داد: اگر می توانی انسان
هوشیار بیار در این با انسان عاقل و
سالم پیرا نمی شود.
فساد عمومی

گر حکم شود که مست گیرند
در شهر هر آنکه هست گیرند